

تجلی عشق

در مثنوی عارفانه لیلی و مجنون نظامی گنجه‌ای

نوشته

دکتر بهروز ثرویان



نشر تمثال

تهران - ۱۳۹۵

سرشناسه	:	فرستادگان، بهروز، ۱۳۱۶ - ۱۳۹۱.
عنوان قراردادی	:	لیلی و مجنون
عنوان و نام پدیدآور	:	تجارب مستر در مثنوی عارفانه لیلی و مجنون نظامی گنجه‌ای / نوشته بهروز بهشتی
مشخصات نشر	:	تهران: انتشارات آرمین، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	:	۱۷۸ ص
شابک	:	978-600-6801-1-5
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	کتاب حاضر برگزیده و اقتباسی از "لیلی و مجنون" نظامی گنجه‌ای است.
موضوع	:	"نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۵۳ - ۶۱۴؟ ق. لیلی و مجنون - اقتباس‌ها
موضوع	:	Nezami, Elias - il - Yusuf, Leili va Majnoon - Adaptations
موضوع	:	داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
موضوع	:	Persian fiction -- 20th century
موضوع	:	شعر فارسی - قرن ۱۲
موضوع	:	Persian poetry -- 12th century
شناسه افزوده	:	نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰ ؟ - ۶۱۴ ق. لیلی و مجنون
رده‌بندی کنگره	:	1395 3ت 9 / PIR 8002
رده‌بندی دیوینی	:	8۴3/62
شماره کتابشناسی ملی	:	4562967



نشر تمثال

تجلی عشق

دکستروی عارفانه لیلی و مجنون نظامی گنجه‌ای

نوشته

دکتر بهروز ثروتیان

رسم: علیرضا قوجه‌زاده

حروف: آشن کامپیوتر

صفحه‌آرا: مراد یوزاعلیلو

شماره‌شمار: ۲

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰

بهاء: ۱۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۰۱-۱-۵

انتشارات و توزیع:

تهران، خیابان آزادی، جمالزاده جنوبی، شماره ۱۶۴، طبقه ۲، حد

تلفن: ۶۶۹۲۲۹۵۵

temsai.nashr@gmail.com

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (بجز اقتباس جزیی در نقد و بررسی، اقتباس در گیومه در مستندسازی و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست مطالب

۷	 آغاز سخن
۱۸	 سرنوشت مجنون
۲۴	 زیبایی لیلی
۲۶	 ۱- دوران نوآموزی
۲۹	 ۲- آغاز جوانی
۳۵	 ۲- مستی عشق
۳۸	 ۳- راز عشق
۴۴	 ۴- دیداری از دور
۴۷	 ۵- عشق جاودان
۵۳	 ۶- حوادث میان پیوندی (اپیزودها)
۵۵	 ۱- ۶- وصف طبیعت در دو صحنه از زندگی لیلی
۵۹	 ۲- ۶- این سلام شوی بی کام
۶۴	 ۳- ۶- نقش دو پدر
۷۰	 ۴- ۶- نوفل
۷۱	 ۵- ۶- زنجیر پیرزن بر گردن مجنون
۷۳	 ۶- ۶- زن چیست؟
۷۶	 ۷- جهان بینی عاشقانه
۷۶	 آهو
۷۷	 گوزن
۷۹	 زاغ

- ۸۰..... باد
- ۸۱..... ۷-۱. ستارگان
- ۸۹..... ۸. لیلی در ناله‌های مجنون
- ۹۶..... ۹. مجنون و ددگان
- ۱۰۲..... ۱۰. پیر پیغام‌گزار
- ۱۰۷..... ۱۰-۱. دیدار لیلی با پیر
- ۱۱۱..... ۱۰-۲. پیام لیلی
- ۱۱۳..... ۱۰-۳. پیام مجنون
- ۱۱۸..... ۱۱. دیدار لیلی با مجنون
- ۱۲۵..... ۱۲. گیاه‌خواری مجنون و زخم‌بندی مادر
- ۱۳۰..... ۱۳. گره‌بند رشته‌داستان
- ۱۳۱..... ۱۳-۱. خواجه نازپرور
- ۱۳۴..... ۱۳-۲. زید نامه‌بر
- ۱۳۵..... ۱۴. مجنون کیست و این عشق سی ساله برای چیست؟
- ۱۴۰..... ۱۵. راز وصال
- ۱۴۴..... ۱۵-۱. شرح راز قصه
- ۱۵۶..... ۱۶. خاموشی در وصال
- ۱۶۴..... ۱۷. مرگ لیلی
- ۱۶۷..... ۱۸. پایان افسانه
- ۱۶۹..... نمایه‌ها
- ۱۷۰..... اشخاص، اقوام، خاندان
- ۱۷۴..... جایها
- ۱۷۶..... کتاب‌ها
- ۱۷۷..... کتابنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سخن

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

سخنی بسیار کوتاه درباره نظامی گنجهای و آثار وی:

ا! ای پسر یوسف متخلص به نظامی شاعر قرن ششم آذربایجان است که در شهر گنجه می زیسته و به گفته خودش شهر بند گنجه بوده است چنان که در آغاز مخزن الاسرار می گوید:

من در این ایره دهر بند چون گره نقطه شدم شهر بند
دسترس پای شای نیست سایه گه فر همایم نیست

یعنی: مرا در شهر گنجه نه داشته اند و ممنوع الخروج هستم و به هیچ پادشاه و فرمانروایی دسترس ندارم تا پای مرا از این بند بگشاید و هیچ فر همایی و فرمانروایی نیست که سایه گه من باشد و به او پناه ببرم. در پایان همین مثنوی نیز می گوید:

گنجه گره کرده گریبان من بی تره گنج عراق آن من

غرض وی از عراق، عراق عجم یا اراک است که مرکز حکومتی آن همدان بوده است و مراد از آن نیز ولایات همدان و یزد و اصفهان بیان است.

نظامی گنجه ای سی سال پس از سرودن مخزن الاسرار در آخرین اثر خود/قبائنامه باز به شهر بند بودن خویش در گنجه اشاره می کند، آنجا که خطاب به حضرت رسول اکرم (ص) و در نعت پیامبر گرامی خدا می گوید:

نظامی که در گنجه شد شهر بند مباد از سلام تو نابهرمند

برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال و آثار و افکار نظامی بهتر است به کتاب اندیشه های نظامی گنجه ای (انتشارات آیدین، ۱۳۸۳) و [جادوسخن جهان نظامی (انتشارات معین، ۱۳۹۴)] مراجعه بشود. در این سخن کوتاه

گفتنی است که الیاس در حدود ۵۳۵ ه‍.ق در شهر گنجه به دنیا آمده و در حدود سال ۶۰۸ ه‍.ق در همان شهر از دنیا رفته است و این تاریخ‌ها از آثار وی و تاریخ سرودن آن‌ها به دست می‌آید، اگرچه تنها دو کتاب وی به صراحت و بی‌گمان تاریخ تألیف دارد و اختلاف نسخه ندارد و آن این که لیلی و مجنون را در سال ۵۸۴ ه‍.ق سروده و گفته است:

تا بحال عیان که داشت با خود هشتاد و چهار بعد پانصد

و دست‌پیکر را نیز ظاهراً به سال ۵۹۳ ه‍.ق سروده و آن را به زن گریه ارسلان پادشاه مرآة‌الشکوک کرده و گفته است که همسر گریه ارسلان پنهانی از من خواسته و این مثنوی را سروده‌ام:

چون اشارت رسید به پنهانی از سرراپرده سلیمانی

پر گرفتم چو مرغ بال پنهانی تا کنم بر در سلیمان جای

این بخش از کتاب هفت‌بیکر بند همه بیت‌ها و بندهای آن خواندنی است و نظامی گریه ارسلان را سال‌ها همسر او را بلقیس نامیده است، شاید هم نام این زن با درایت بلقیس بوده است که در پایان دعای شاه می‌گوید:

دولتش صید و صید فربه باد روزش روز و شب ز شب به باد

باد محجوبه نقاب شبش نور صبح بخندم، نسبش

در حفاظ خط سلیمانی عرش بلقیس باد نورانی

زبان مادری نظامی کردی است چون مادر وی رئیسه کرد راوی او خواجه عمر، حامی و پناهگاه او بوده که در لیلی و مجنون و در ساقی‌نامه آن می‌گوید:

گر مادر من رئیسه کرد مادر صفتانه پیش من مُرد

گر خواجه عمر که خال من بود خالی شدنش و بال من بود

و خود وی از سوی پدر به نظر می‌رسد که دهقانی پارسی‌زاده بوده است که در بیتی از لیلی و مجنون می‌گوید:

دهقان فصیح پارسی‌زاد از حال عرب چنین کند یاد

نخستین زن و همسر - و در واقع معشوقه‌محبوب وی - «آفاق قیچاقی» است از ترکان قیچاقی، که در شمال دریای خزر و آذربایجان می‌زیسته‌اند و پادشاه شهر دربند آذربایجان به بهای مخزن الاسرار برای نظامی فرستاده بوده است و اگر نظامی حکیم، مخزن الاسرار را در عرفان و حکمت سروده، پس از از درج با این زیباروی ترک‌زبان و به خاطر عشق جاودانی او مثنوی زیبایی خسرو و شیرین را سروده است و در این مثنوی اگرچه «شیرین» یک دختر شجاع از ایرمنسان است و با همه آزادگی‌ها - و مردانگی‌ها - مظهر یک زن پارسای ایران باستان است. خود نظامی در مرگ شیرین می‌گوید که: تو گویی او آفاق من بود و آفاق را آنجا معرفی می‌کند که چه شخصیتی داشته و از کجا آمده و پس از یک سال زنگی با نظامی از دنیا رفته و فرزندی به نام محمد که ترک‌زاده است؛ خود بر نای گذاشته است.

دقت در همین سخنان نشان می‌دهد که نظامی به خلق و خوی و زیبایی این زن ترک، آن‌چنان شیفته بوده است که در همه جای مثنوی خسرو و شیرین زنش آفاق را پیش چشم داشته و زیبایی‌ها و خوی‌های مردانه او را با همه زیبایی‌های زنانه و ترکانه‌اش وصف می‌کرده است. الحق این چند بیت از خودکشی و مرگ شیرین در دخمه خسرو و وصف آفاق قیچاقی خواندنی است و حذف آن از این بحث جایز نیست که نظامی اعتراف می‌کند زندگی خود او به این افسانه شبیه بوده است:

چه پنداری مگر افسانه خوانی
گللابی تلخ بر شیرین فشاندن
چو گل بر باد شد روز جوانی
گمان افتاد خود کآفاق من بود
فرستاده به من دارای دربند
قباش از پیرهن تنگ آستین تر

تو کز عبرت بدین افسانه مانی
در این افسانه شرط است اشک راندن
به حکم آن که آن کم زندگانی
سبک‌رو چون بُتِ قیچاق من بود
همایون‌پیکری نغز و خردمند
برندش درع و از درع آهنین‌تر

سَران را گوش درمالش نهاده مرا در همسری باالش نهاده
چو ترکان گشته سوی کوچ محتاج ز تُرکی داده رَختم را به تاراج
اگر شد ترکم از خرگه نهانی خدایا ترک زادم را تو دانی

سی سال بعد از مرگ آفاق، باز در *اقبالنامه* از وی یاد می‌کند که مجال آن سخنان نیست و بسنده است که بگوییم نظامی شاعر و حکیم داستان‌سرا، آذربایجان‌دانی است و در آذربایجان زیسته و آثاری به زبان فارسی از خود بر جای گذاشته است که بی‌هیچ تعصبی خاص باید گفت یک روز در همه جهان، این افسانه آازه خورشید یافت که هنرمند فرزانه‌ای چون نظامی در باغ هنر دنیا بی‌همتاست هر بیت از آثار نظامی گنج‌های ساعت‌ها خواننده را به خود مشغول می‌دارد که خدا با این هنرمند، این اندیشه و این گونه سخن گفتن را از چه کسی و در کدام دانش‌نامه آموخته است؟! و سرانجام به همان نکته‌ای پی می‌برد که نظامی خود گفته است: این سخنان را جبرئیل بر صفحه کتاب من رقم می‌زند و این آثار از جنی قلم بیست که در افسانه‌ها می‌گویند «شاعران را پریان شعر می‌آموزند»:

جبرئیل - نه جنی قلمم بی‌صفتی چنان زنده رقمم
کاین فسون را که جتی آموز است جامه زکی در فصل نوروز است

و از همین بیت معلوم می‌شود که هفت‌پیکر را در نوروز سال ۵۹۳ هـ ق به مراغه فرستاده و صله خواسته است.

حکیم نظامی دو بار از آثار خود نام می‌برد و این بدان سبب بوده است که مثنوی‌های او را به دیگران نسبت ندهند و یا کتابی از کسی دیگر را به نام وی ثبت نکنند، در *سرفنامه* می‌گوید:

نشستم بسی با جهان‌دیدگان زدم داستان پسندیدگان
به چندین سخن‌های زیبا و نغز که پالودم از چشمه خون و مغز
هنوزم زبان از سخن سیر نیست چو بازو بود باک شمشیر نیست
بسی گنج‌های کهن ساختم در او نکته‌های نو انداختم

سوی مخزن آوردم اول بسیج	که سستی نکردم در آن کار هیچ
وزو چرب و شیرینی انگیختم	به شیرین و خسرو در آمیختم
وز آنجا سراپرده بیرون زدم	در عشق لیلی و مجنون زدم
وزین قصه چون باز پرداختم	سوی هفت پیکر فرس تاختم
کنون بر بساط سخن پروری	زنم کوس اقبال اسکندری

اقبالنامه در سال ۶۰۷ ه‍.ق به پادشاه موصل اهداء شده و ظاهراً شاعر در سال ۶۰۸ ه‍.ق و در ۸۳ سالگی چشم از جهان بر بسته است. همچنانکه خود می‌گوید هنر پس از سرودن پنج گنج در شش دفتر از سخن گفتن سیر نشده است. و این پنج گنج عبارتند از:

۱. مخزن الاسرار

مخزن الاسرار یک منظوم عارفانه و حکیمانه است که بخش اول آن بیست مقاله است در توحید، نعت و معراج رسول اکرم (ص) و فضیلت سخن و سرانجام چهار بند رازمند در خلوت، دل، که شاعر به چهل نشسته و آنچه در عالم ذکر دل دیده به رمز سرود است و بخش دوم این مثنوی زیبا نیز بیست مقاله است در چهل بند که پیش از بخش اول سروده شده است و مقالاتی است در حکمت عملی و هر مقاله ای از حکمتی کوتاه در دامن خود دارد. این کتاب را شاعر برای تبلیغ حکمت و فلسفه این خویش می‌سروده است و خود گفته است:

هر چه نه از شرع برآرد علم گر منم آن حرف در او نشوالم

۲. خسرو و شیرین

مثنوی زیبای خسرو و شیرین در ظاهر داستانی عاشقانه است که از عشق خسرو پرویز شاهزاده ساسانی و شیرین دوشیزه‌ای از ارمنستان سخن می‌گوید و در باطن از اوضاع سیاسی کشور در دوران ساسانیان با همه دادگری‌ها و عیش و نوش‌ها و خودکامگی‌های آنان خبر می‌دهد و در مناظرات شیرین با خسرو پرویز بر در قصر شیرین به بهترین وجهی این

موضوع را از زبان شیرین بازگو می‌کند. اینجا مجال معرفی این اثر زیبای دل‌انگیز نیست. نظامی خود بهتر از هر کسی این کتاب اکدش (دو رگه) را معرفی می‌کند که ظاهر آن عشق‌نامه است و باطن آن سیاست و تاریخ، یا داستانی از ایران باستان است با رنگ و بوی خوش ایران اسلامی. و می‌گوید در این زمانه که از هر سوی، کشور و فرهنگ ایرانی در معرض خطر افتاده است با این اثر خود در صدد نگه‌داری این زبان و این فرهنگ هستم؛ بسیار ختم‌انگیز است که فرصت شرح معانی این ابیات نیست تا گفته شود چگونه شاعر از مدح شاهان رنج می‌برده است ولیکن به خاطر حفظ و نگه داشت این فرهنگ و این زبان، تن به این رنج می‌داده و خود گفته است:

تحمّل بین که بیم هر دوی نیش	چو ترکانش جنیبت می‌کشم پیش
که آن بی‌برده را موزن کنم ز	که این گنجشک را گویم زهی باز!
ز هر زاغی بجز چشمی بجوید	به هر زبانی جز احسنی نگویم
به گوشی جام تلخی‌ها کنم نوش	به دیگر گوش دارم حلقه در گوش
نگه دارم به چندین اوستادی	چراغی را درین طوفان بادی
ز هر کشور که برخیزد چراغی	دهد در روغنی از هر دماغی
گر این جا عنبرین شمعی دهد نور	ز باد سردش افشانند کافور
به شکر زهر می‌باید خریدن	پس هر نگه به شناسی شنیدن
من از دامن چو دریا ریخته در	گریبانم ز سحر طعنه‌ها پر
دهان خلق شیرین از زبائیم	چو زهر قاتل از تنم دمانم...
نگاری اکدش است این نقش دمساز	پدر هندو و مادر ترک طناز
مسی پوشیده زیر کیمیایی	غلط گفتم که گنجی و ازدهایی
دُری بر فرق دریایی نهاده	چراغی بر چلیپایی نهاده

این رشته سر دراز دارد و امروز پس از نهصد سال وقتی بیت نظامی را می‌خوانیم گویی آنچه را که ما در دل داریم او بر زبان می‌آورد و آن گاه که نگارنده از آخرین کتاب شاعر؛ یعنی *اقبال‌نامه* و از زبان نظامی نقل می‌کرد که:

هنوزم زبان از سخن سیر نیست
 چو بازو بود پاک شمشیر نیست

با خود می‌اندیشیدم که واقعاً در آرزو چه قدر باز و افق‌های آن چه اندازه دور دست و دراز و بی‌پایان است، نظامی‌گنج‌های پس از خلق آن همه آثار، سیر نشده است و نگارنده نیز در حالی که با یک رگ قلب زندگی می‌کند و به سختی نفس می‌کشد هر روز برای ده‌ها کتاب و نوشته آرزوها دردل دارد و طرح می‌ریزد و پس از تألیف دست‌کم هفتاد اثر تحقیقی و چاپ بیش از شصت عدد آن، هنوز در تب و تاب آن می‌سوزد که ای کاش کتابی در شرح نکته‌های سرپشت آثار نالی در دوسه هزار صفحه می‌نوشتم و فرصت باقی می‌بود.

عجب گفته است ابو عبدالله رودکی:

زندگانی چه گفته چه دراز
 نه به آخر بمرد باید باز
 هم به چنبر گناه خواهد بود
 این رسن را اگر چه هست دراز
 خواهی اندر عنا و شد ز
 خواهی اندر امان به نعمت و ناز
 خواهی از ری بگیر تا به طراز
 خواب را حکم نی مگر به مجاز
 این همه باد و بود تو خواب است
 این همه روز مرگ یکسانند
 (نالی، بار منظوم، ص ۶۶)

و در این طوفان بادی نیز که فرهنگ بی‌بند را از سوی غرب می‌وزد و سیلی بنیان‌کن از هزاران سال پیش این ولایت را گرفته، امروز همه ما را درگیر همان مطلب کرده است که نظامی گفته است:

نگه دارم به چندین اوستادی
 چراغی را در این صوفان بادی
 ز هر کشور که برخیزد چراغی
 دهندش روغنی از هر دماغی

تکرار لازم نیست و ابیات پایانی خسرو و شیرین نظامی خواندنی و ماندنی است و در یک کلام در هنگام خودکشی و مرگ شیرین در دخمه خسرو پرویز، وقتی که بزرگان کشور در بیرون دخمه، فریاد و ناله جانسوز شیرین را می‌شنوند برای وضع ایران و آذربایجان قرن ششم گفته است:

چو باشد مطربان زنگی و روسی نشاید کرد ازین بهتر عروسی

۳. لیلی و مجنون

اگر نظامی مثنوی خسرو و شیرین را به خاطر زنده کردن تاریخ ایران قبل از اسلام و شرح جوانمردی‌ها و پارسایی‌های زنان ایرانی و مخصوصاً ماندگار کردن زن خود آفاق قیچاقی سروده است، مثنوی لیلی و مجنون را به درخواست انستان پسر منوچهر شاه سروان سروده ولیکن چون در ریگزار عربستان سخنی برای شرح و گزارش عشق این دو دلدادۀ دور افتاده از هم نداشته، با اندکی بازی بسیار ژرف در این افسانۀ عاشقانه داد سخن داده و به احتمال زیاد مادۀ خویش و هزاران زن بزرگوار دیگر را پیش چشم داشته است که فرزندان روز فردوسی و سعدی و نظامی و حافظ در دامن خود پرورش داده‌اند و به یک باره نوری در دل شاعر درخشیده و به این حقیقت پی برده است که اگر زن در اسلام می‌تواند پیغمبر باشد، لیکن می‌تواند در شرایط خاصی به نور ولایت دست یابد تا گناه نماند که در شاهنامه می‌بینیم که حتی پادشاهی زنان حرف دارد و با آسانی پذیرفته نمی‌شود. شاهان، مردان، مردگان، سنگ، اسب، درخت همه «فأ» دارند و زنان ندارند و به گفته این حماسه‌سرا، در پادشاهی پوران دخت و آرم دخت:

یکی دختری بود پوران به نام چو زن شاهان درها گشت خام

این مطلب در بخش زنان در کتاب بررسی فردر شاهنامه با نوشته است.^۱ در هر حال در این دفتر کوچک این حقیقت «نور ولایت» با عنوان «تجلی عشق لیلی و راز آن» مطرح گردیده و بحث درباره مثنوی لیلی و مجنون ضرورتی ندارد.

۴. هفت پیکر

هفت پیکر رمزنامه ایست که شاعر می‌گوید اهل معرفت و عرفان از درون آن، معنی می‌فهمند و اهل صورت از ظاهر آن بهره می‌برند:

هر چه در نظم او ز نیک و بد است همه رمز و اشارت و خیرد است
پیش بیرونیان، برونش نغز وز درونش درونیان را مغز
دربارهٔ این کتاب، پیشاپیش به اختصار اشاره شد و این خود نیک بختی
است که دفتری کوچک نیز با عنوان *هفت افسانه خیال انگیز در هفت پیکر*
نوشته شده [و چاپ گردیده است]. بحث دربارهٔ این کتاب در این دفتر
نمی‌سجد و بهتر است به کتاب‌های اندیشه‌های نظامی و جادوسخن جهان
طلایی [مراجعه شود].

۵. اسکندرنامه

اسکندرنامه دو مثنوی بسیار رازناک است. کتابی دربارهٔ آن با عنوان
«*سطورهٔ اسکندر*» نوشته شده و آمادهٔ چاپ است.

نظامی خود دربارهٔ این کتاب می‌گوید:

درین گنج‌نامه زر جهان کلید بسی گنج کردم نهان
کسی کان کلید زر آرد به دست طلسم بسی گنج داند شکست
و گر گنج پنهان نیابد پدید شد خرم آخر به زرین کلید

اسکندرنامه دو نواله سخن است در این مختصر جداگانه که عبارتند از:
شرفنامه و *اقبالنامه*.

شرفنامه اختصاص دارد به شرح حال اسکندر و جنگ‌های بروزی‌های او
که همانند *شاهنامه* فردوسی در بحر متقارب (فعولن فعولن فعولن فعولن)
سروده شده است و نظامی گنجه‌ای آن را به اتابک نصرالدین در تبریز پسر
محمد جهان پهلوان (فوت ۶۰۷ هـ) اهدا کرده است.

شاعر در این مثنوی با توجه به تاریخ و اساطیر مربوط به اسکندر، به
دوگانگی شخصیت اسکندر نیز نظری داشته و در بخش نخستین (*شرفنامه*)
شرح حال اسکندر تاریخی را به نظم می‌کشد و او را چون دادگری منجی
پیش چشم دارد که برای رهایی خلق‌ها از ستم و بند خودکامگان به پا
خاسته و جهانگیر شده است و در بخش دوم؛ یعنی کتاب *اقبالنامه*، اسکندر را

به صورت پیامبری به نظم می آورد که با هفت حکیم یونانی به حکمت، نظری دارد و این بار، سفری معنوی را آغاز می کند تا به شهر اوتاد (مدینه فاضله نظامی) می رسد:

دو نوبت جهان را جهاندار گشت
ازین نوبت آن بود کآباد بوم
یکی شهر و کشور، یکی کوه و دشت
همه یک به یک دید و آمد به روم
روان کرد رایت به خورشید و ماه

در همین نوبت است که نظامی مدینه فاضله خود را شرح می دهد؛ یعنی آنچه همه فلاسفه شرق و غرب می کوشند حکومت ها را به سوی آن هدایت بکنند و انسان به جای برسد که همه در نیکوکاری و معنویت به نهایت برسند و کسی از نسی نیست، نداشته باشد و فاصله طبقاتی از میان برود و به نظر نظامی گنجه ای به جهان داری و جهان برادری اسلامی - عرفانی نایل شوند و اگرچه جای این سخنان نیست، لیکن به خاطر آن که مردم بدانند نظریه های مارکس و انگلس و دیگران در حدود نه قرن پیش در آذربایجان و از اندیشه های یک شاعر عارف از مردم گنجه می گذشته است که جز شرع اسلام به هیچ حکمت و فلسفه دیگری نمی اندیشید:

وقتی اسکندر به شهر اوتاد می رسد و می بیند که شما چه کسانی هستید؟ - می گویند:

چنان دان حقیقت که ما این گروه
گروهی ضعیفان دین پروریم
که هستیم ساکن ترین پشت و کوه
سر مویی از راسی نداشتیم
بجز راست بازی ندیم هیچ
ز دنیا بدین راستی رسته ایم
خصوصت خدای آزمایی بود
چو عجز بود یار یاری کنیم
وز آن رخنه ما را نشانی رسد
به سرمایه خود کنیمش تمام

همه راست‌قسمیم در مال خویش
نخندیم بر گریه دیگران
نه در شهر شحنه نه در کوی پاس
نگهبان نه با گاو و با گوسفند...
فروماند سرگشته بر جایگاه
اگر زیرکی پسند باید گرفت
به هر صیدگه دامی انداختن...
نکرد از بسته یاد پیغمبری

ندارد ز ما کس ز کس مال بیش
شماریم خود را همه همسران
ز دزدان نداریم هرگز هراس
نداریم در خانه‌ها قفل و بند
سکندر چو دید آن چنان رسم و راه
به دل گفت ازین رازهای شگفت
: «واهم دگر در جهان تاختن
چو دید آن چنان دین و دین‌پروری

نظامی شرح می‌دهد که ابر شاهنامه قرار داده است و این بحثی دراز دارد که در کتاب «اسطور» است. اندر» یک به یک گفته شده است. همین اندک مایه سخن درباره نظامی مجدّد و آثار وی در پیشانی این دفتر کوچک بسنده به نظر می‌آید. برای راه این خوانندگان محترم این دفتر، لازم به یادآوری است که ابیات ارائه شده در این اثر از متن مصحح لیلی و مجنون، انتشارات امیرکبیر بوده که عدد سمت راست، مانگر شماره ابیات و عدد سمت چپ نشانگر شماره بند است (شماره بیت / شماره بند).